



پښتونستان پوهنتون
پرتال جامع علوم انسانی
پښتونستان

سیاسی

علی محمدرسی

احزاب و گروه‌ها

حزب توده

زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت

ناچار کاروان شما نیز بگذرد

از «سبب فرغانی شاعر و عارف قرن هفتم و هشتم»

نگاهی به مباحث گذشته

برای روشن شدن مطالب این شماره لزوماً باید گذرا نگاهی به تاریخ پیدائی و صعود و نزول تفکر مارکسیستی در ایران که در اوایل بعنوان حزب کمونیست و در پایان به حزب توده خوانده و شهرت یافت داشته باشیم. آنچه تاکنون با تحقیق و بررسی در حد توان خود آورده‌ایم، در میان احزاب و گروه‌های تشکیل شده از دوران انقلاب مشروطه حزب توده در ایران از همه فراگیرتر و طبعا از لحاظ فعالیت‌های سیاسی و آوازه‌گری اجتماعی چنان پرتوان بوده که همواره موجب دگرگونی‌های مهم در شئون سیاسی ایران از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۳۲ بوده است.

تا این جا ما سیر تفکر مارکسیستی در جهان و ایران و در کنار آن صعود و سقوط حزب توده را طبق اسناد و مدارک بجای مانده و در دسترس خود ریشه‌یابی و تحلیل نمودیم. افکار و اندیشه‌های مخرب و چگونگی اهداف دین و اخلاق ستیزی را که این دار و دسته ظاهر فریب دارد بیان داشتیم، و مخصوصاً تغییرات و دگرگونی‌هایی که از لحاظ افراد و اهداف در کمیته مرکزی و اجرائی آن همواره بوجود می‌آمد مورد

مطالعه قرار دادیم. در این شماره مطالب پایانی را که از این مقوله باز مانده مطالعه خواهید نمود. ناگفته نماند که فروپاشی تشکیلات و اهداف و سازمانهای کمونیستی (حزب توده) بمعنی و مفهوم آن نیست که از این حزب سرسخت بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اثری باقی نماند، بلکه بسیاری از سران این قوم از مرزها بیرون زده و بقول خودشان فعالیتهای برون مرزی را آغاز کردند که فدائیان خلق (اکثریت) و (اقلیت) و بسیاری از جمعیت های کوچک مخصوصاً در کردستان و دیگر نواحی مرزی بازمانده آنان و پیروان همان مکتب بودند که در زمان خود این مباحث را خواهیم داشت.

بحث ما در یاد شماره ۲۶ و ۲۷ «یاد» بدین جا رسید که:

ایرج میرزا اسکندری که یکی از پرآوازان حزب توده می بود در خاطرات خود می نویسد:

«اکثریت مجلس چهارم از نمایندگان زمین داران بزرگ و دیگر شخصیت های آن زمان متمایل به سیاست انگلیس بودند از قبیل نصرت الدوله فیروز، سردار معظم خراسانی و محمدولی میرزا، فرمانفرماتیان، تدین-سلطان العلماء، و مدرس»

بی اطلاعی از حال و کار همراه با اغراض شخصی بقدری زیاد است که مدرس آسمان جلّ یک لاقبا را در زمره زمین داران و طرفداران سیاست انگلیس می آورد، در حالی که برای هر تاریخ خوان معمولی هم روشن است که مدرس این عصای دست ملتی قامت شکسته در میان این گروه مطلقاً جایی نداشت و بخاطر همین بی جایی! و بی سرپناهی! هم جان باخت و اکنون شما را در این شماره به ادامه همین بحث اشارت می نمائیم.

مجلس چهارم و خاطرات ایرج اسکندری

وجود عده ای به نام حزب دموکرات و شخصیت هائی مانند سلیمان میرزا اسکندری ... در این مجلس و محبوبیت فوق العاده سلیمان میرزا نظر به شرکت فعالش در انقلاب مشروطه و اقداماتش از دوره دوم مجلس و در ایام جنگ و دوران اسارتش در هندوستان در میان مردم که «محبوبیتی» کسب کرده بودند به این اقلیت اجازه می داد که نقش چپ ملی و دموکراتیک را با موفقیت انجام دهند و گاه در زد و

خوردهای پارلمانی کامیاب گردند. سلیمان میرزا با استفاده وسیع از احکام مذهبی و غالباً با استناد به نهج البلاغه دهان مخالفین خود از جمله مدرس، سلطان العلماء و غیره را می بست.

این مطالب با اندک اختصار از صفحه ۳۰ خاطرات سیاسی ایرج میرزا اسکندری نام آور دیگر حزب بلشویک دموکرات، کمونیست، توده نقل شده و نیازی هم به رد یا قبول ندارد. اکنون تاریخ معاصر مخصوصاً دوره مدرس پیش چشم ما گشوده و همه را هم دوستان ننوشته اند، نکته روشن است ایرج میرزا خود را از تبار کسی می داند که در همه جنبش های آزادیخواهی قدر اول و مجلس چهارم بخاطر محبوبیت او کامیاب بوده است، و البته همین سلیمان میرزای شاهزاده در کنفرانس اول تهران بعنوان رهبر حزب توده انتخاب می گردد و زودتر از برادرزاده خود ایرج میرزا در سنین مابین ۷۵ تا ۸۵ بر قله حزب قرار می گیرد چون با استناد به احکام اسلام و نهج البلاغه دهان مخالفین خود از جمله مدرس را بسته است، و طبعاً چنین رهبری نمی تواند برادرزاده تحصیل کرده و علوم سیاسی خوانده خود را بجای خویش ننشاند. شرکت کنندگان در اولین کنفرانس حزب توده ایران که سلیمان میرزا را به سمت رهبری انتخاب کرده بودند چنین کسانند:

سلیمان میرزا اسکندری بقراطی الموتی «ضیاء»

یزدی «دکتر یزدی» کشاورز «دکتر کشاورز» بقراطی

اسکندری «ایرج» روستا «رضیا» اعزازی

رادمنش اردشیر «معرف حضور شما است» نوشین

«اردشیر نام مستعار او است»

امیر خیری الموتی «نورالدین» شریفی

حالا باید دید کمونیست دو آتشه آن روزها که تصادفاً از تئورسین های بزرگ حزب توده و همواره عضو کمیته مرکزی حزب هم بوده در این مورد چه گفته است، کژراهه کتاب او است و طبری نامش این مرحوم در اواخر عمر مسلمان از دنیا رفت خدایش بیامرزد که باز با زرنگی قابل توجهی در کتاب پایانی خود مطلب نوینی بدست کسی نداده و هزاران راز حزب را ناگشوده بخاک برده است، بهر حال در همان کتاب نوشته:



«نقش شهید مدرس در تاریخ معاصر ایران بسیار بزرگ و نفوذ او در افکار عمومی بسیار عمیق بود و ایستادگی در مقابل رضاخان «کاندیدایی که انگلستان و شوروی درباره اش توافق کرده بودند» یک ایستادگی مردانه و ناچار سراپا خطرناک بود ...

ولی رفت و سلیمان محسن اسکندری که بدنبال موافقت شوروی با تغییر رژیم و استقرار دیکتاتوری رضاخان قدم برمی داشت برعکس بود. او جزء کسانی بود که در همه موارد خواه در جنبش جمهوری به نام رضاخان و خواه هنگام سلطنت او جزء اکثریت رای مثبت داد. (۱)

این حرف طبری است البته بعد از توبه و مسلمان شدن و آن حرف ایرج میرزا اسکندری آنهم بعد از شکست اول کمیته مرکزی حزب توده، بالاخره باید یکی از این دو نظر درست نباشد، نظر طبری در تمام کتابهای تاریخ معاصر هست و قوی است که جملگی بر آنند و اصولاً تمام کتاب کژراهه چیز تازه ای از کمونیسم و حزب توده و حتی خاطرات شخصی نویسنده ارائه نداده بنابراین لزوماً حرفهای ایرج اسکندری باید از لحاظ تاریخی نه از نظر شخصی درست نباشد، لذا به ما حق خواهید داد که به کتاب خاطراتش با اندک بی اعتمادی و وسواس بنگریم و مطالب آن را بدون تطبیق با اسناد دیگر نمی پذیریم. در سال ۱۹۲۷ دهمین سالگرد انقلاب اکتبر را در روسیه جشن و در این مراسم از طرف حزب کمونیست شوروی سلیمان میرزا و فرخی یزدی انتخاب و دعوت به مسکو می شوند دولت ایران هم دو نفر را انتخاب و همراه آنان برای شرکت در مراسم به روسیه می فرستد نام این دو یعنی علی دشتی و شیروانی که هر دو مدیر روزنامه بودند برای ما بسیار جالب است، حالا ملاحظه نمائید به ظاهر جمع اضداد است ولی در کل سیستم هیچ گونه تباینی وجود ندارد.

جمع اضداد در کار سیاست

علی دشتی روزنامه نگار، نویسنده، نماینده مجلس، سناتور و فرخی یزدی مدیر طوفان، شاعر جوشان و خروشان میهنی - ملی نماینده سرگردان همه بینوایان و مسموم به زهر ملامت رضاخان و شیروانی مدیر میهن، نماینده مجلس طرفدار رضاخان و انگلیس آلمانی دوست و شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری که حال و

روزش را بیان داشته ایم. اینان به نمایندگی از جانب مردم ایران و خلق های مورد ستم در مراسم دهمین سالگرد انقلاب اکتبر شرکت می کنند و باز با همین سمت در کنگره خلق های مورد ستم که در بروکسل انعقاد یافته تنها رفیق سلیمان میرزا حضور دارد ولی این بار در کنارش مرتضی علوی هم مدافع حقوق خلق های مورد ستم است و از این به بعد آتش دفاع از حق طبیعی خلق های مورد ستم بصورت بارانی از تبلیغات بر سر خلق های مورد ستم فرو می ریزد و این خلق های مورد ستم خوشحال و امیدوار می شوند که در مسکو و بروکسل و برلن و پاریس نمایندگانشان ستاره جمع نمایندگان خلق های مورد ستم می باشند، و عجب که همه خلق های مورد ستم این نمایندگان خلق های مورد ستم را نه دیده و نه می شناسند و نمی دانند که اینان برای رضای خدا و ثواب آخرت خودشان، خودشان را نماینده خلق های مورد ستم نموده اند و چشم براه مزد و مواجبی هم از طرف خلق های مورد ستم نیستند که پاداش نیکی های آنان را تشکیلات عظیم حکومت خلق های مورد ستم می پردازند. و البته تو نیکی میکنی و در دریا و مخصوصاً اقیانوس انداز و حالا باید دید در قلب اروپا در رابطه با حزب توده ایران چه اتفاق یا اتفاقاتی می افتد کنگره بروکسل خود را دشمن بدیل امپریالیسم و استعمار معرفی می کند و شعار خود را مبارزه برای استقلال ملی و آزادی همه میهن پرستان کشورها، صرف نظر از مسلک سیاسی و عقیده مذهبی، اجتماعی قرار می دهد و به اصطلاح خودشان نهضت ضد استعماری را پایه گذاری می کند، نمایندگان کمونیست کشورها و همان وکلای خلق های مورد ستم همه قطعنامه کنگره را امضاء نمودند. مبارزه با استعمار و امپریالیسم آن روزها سخن تازه و طرحی نو بود، عده ای از جوانان آتشین مزاج هم که دل خوشی از نوع حکومت سرزمین خود نداشتند و مزه تلخ دیکتاتوری را چشیده بودند، جهان بینی مارکسیستی برایشان دورنمای دلفریبی ایجاد کرده بود، آنان سلطان دوره استبداد را ناصرالدین شاه و سلطان زمان مشروطه را رضاشاه و در نتیجه استبداد و مشروطه را جز یک مفهوم زیر دو عنوان نمی دانستند لذا سوسیالیزم و کمونیزم را هم در هم آمیخته بعنوان راهی برای نجات وطن می پنداشتند. گروه دانشجویان ایرانی مقیم برلن که مرتضی علوی و تقی ارانی از برجستگان آنان بودند انجمنی داشتند که انصافاً باید گفت افراد باسواد و مطلعی مانند دکتر فریدون

کشاورز، دکتر رادمنش را در خود جای می‌داد مخصوصاً کار نوشتاری کشاورز توانسته بود نفوذی را که می‌بایست در افکار اهل درد بوجود آورد. جزوات این گروه در میان دانشجویان و ایرانیان مقیم خارج پراکنده می‌شد و تعداد قابل توجهی هم به ایران ارسال می‌گشت. دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای اروپائی از دو جهت مورد تبلیغات شدید کمونیستی قرار گرفتند دستگاه تبلیغاتی وسیع حزب کمونیست شوروی و در کنار آن حزب کمونیست ایران در این مورد عبدالصمد کامبخش می‌نویسد:

«کمیته مرکزی تصمیم گرفت برای نشریات حزبی و کارمیان محصلین اروپا مرکزی در خارج تشکیل گردد، این مرکز با جدیت سلطانزاده که از طرف حزب مامور این کار بود تشکیل و مرتضی علوی به سرپرستی مستقیم آن گمارده شد، تحت نظر این مرکز روزنامه پیکار و مجله ستاره سرخ «در برلین و وین» منتشر شد که هر دو ارگان رسمی حزب بودند. (۲)

این عمل کمیته مرکزی بخاطر آن بود که در ایران با توجه به دیکتاتوری رضاخان شرایط کار پنهانی میسر نبود و برای حزب کمونیست ایرانی امکاناتی جهت انتشار کتاب و روزنامه باقی نمی‌گذاشت. نشریه پیکار از ۲۶ بهمن ۱۳۰۹ در برلن انتشار خود را آغاز کرد و علیه رژیم رضاخان به مبارزه برخاست.

قابل دقت است که در سال ۱۳۰۹ حزب کمونیست در ایران کاملاً فعال و سازمان یافته بوده است، و در زمانی که تقی ارانی در آلمان دانشجوی و عضوی از گروه دانشجویان کمونیست ایران می‌بوده کمونیست استخوان بندی خود را در سرزمین ما محکم ساخته، لذا آنانکه حزب کمونیست و اشاعه فلسفه مارکسیستی را در ایران با دکتر ارانی آغاز می‌کنند و تصور می‌نمایند ارانی پایه گذار حزب و تشکیلات کمونیستی و به اصطلاح توده در ایران است به خطا می‌روند وقتی نگاه کنیم که مجله ستاره سرخ از اوایل سال ۱۳۰۸ در وین از طرف فرقه کمونیست ایران انتشار می‌یابد دیرزیستی حزب توده در ایران دستگیرمان می‌شود. گاهی اوقات اسناد تاریخ با بی‌رحمی چنان بر روی تاریخ شناسان پنجه می‌کشد که آثار آن ده‌ها سال بعد روشن می‌شود، گاهی به این می‌اندیشم که با سابقه دیرین فعالیت‌های کمونیستی در ایران که تقریباً همزمان با جنبش‌های کمونیستی در روسیه است چنان به

نظر می‌رسد که ایران و روسیه هر دو یک زمان برای پیاده نمودن فلسفه مارکسیستی در نظر گرفته شده و می‌خواسته‌اند که حاکمیت پرولتاریا در یکی از این دو کشور پیاده و به مرحله آزمایش گذاشته شود ولی از خوش اقبالی ما ایرانیان واقعاً همان امدادهای غیبی ما را نجات داده و روسیه را برای این منظور مساعدتر دیده‌اند. آقابگوف وابسته نظامی سفارت شوروی در تهران و در حقیقت ریاست کل «گ. پ. او» در سراسر ایران و خاورمیانه که بخاطر بر ملا ساختن فعالیت‌های جاسوسی شوروی سرانجام در سال ۱۹۳۷ در فرانسه به قتل رسید یعنی مأمورین او را کشتند در خاطرات خود که همان موجب نابودیش شد می‌نویسد:

G.P.O

«در حال حاضر ۱۹۲۷ م ۱۳۰۶ ه. ش» تشکیلات سرویس مخفی در ایران به حدی تکامل یافته که میتواند در صورت قطع روابط سیاسی و یا وقوع جنگ بین دو کشور مانند یک سازمان رسمی به ما خدمت کند، هم‌اکنون ایران برای ما مرکز جاسوسی هندوستان، عراق نیز می‌باشد و همانگونه که برلن مرکز G.P.O در اروپا است تهران نیز مانند G.P.O در غرب آسیا شمرده می‌شود و تهران برای ما در حکم برلن ثانی است (۳)

طبیعی است که رضاخان تازه نو و رنگین شده آرام نمی‌نشیند که دیوارهای کاخ جدید الولاده پادشاهیش را موریانه کمونیست به آسانی جویده و سست نماید لذا اولین قانون سرکوبی کمونیستها را در سال ۱۳۱۰ به تصویب می‌رساند و در تاریخ ایران اولین لایحه علیه فعالیت کمونیست از مجلس شورای رضاخان می‌گذرد. این قانون فقط دارای یک ماده و بدین صورت است:

ماده اول - مرتکبین هر یک از جرمهای ذیل به حبس مجرد از ۳ تا ۱۰ سال محکوم خواهند شد.

۱- هر کس در ایران به هر اسم و یا به هر عنوان، دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد و یا اراده نماید که مرام و رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و یا رویه و مرام آن اشتراکی است، و یا عضو دسته یا شعبه جمعیتی شود که با یکی از مرام یا رویه‌های مزبور در ایران تشکیل شده باشد.

۲- هر ایرانی که عضو دسته یا جمعیت یا شعه جمعیتی باشد که مرام یا رویه آن ضدیت با حکومت مشروطه سلطنتی است. (۴)

این اولین مصوبه ای است که مجلس شورای ملی و در حقیقت نمایندگان چهل هزار سرنیزه رضاخان علیه فعالیت‌های حزب کمونیست ایران که بعدها «توده» شد تصویب کرده و با همین مصوبه رضاخان توانست همه مخالفین خود را چه کمونیست و چه غیر کمونیست بزنجیر کشد.

در حالیکه دکتر تقی ارانی در همان اوان در مجله دنیا فارغ از دست پنهان سیاست‌های استعماری اصول مارکسیسم را مورد بحث فلسفی قرار داده.

تقی ارانی که در این زمان دکتر ارانی عضو رشید و عمیق جمع دانشجویان است تماس می‌گیرد و به گفته کیانوری در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۶ هسته اولیه گروهی به نام ۵۳ نفر تحت رهبری دکتر ارانی، عبدالصمد کامبخش و سیامک تشکیل می‌گردد.

متأسفانه تاریخ و چگونگی فعالیت‌های گروه ۵۳ نفر از زبان سران این جمع که بعدها رهبران حزب کمونیست که حالا به توده تبدیل شده و تغییر همین اسم خود داستان مفصلی دارد هر کدام گفته دیگری را تکذیب می‌کنند، کشاورز می‌گوید، اسکندری و کیانوری و نظایر آنان سخنش را دروغ می‌انگارند اینان می‌گویند او تکذیب میکند تا بجائی که خودشان هم حرف خودشان را تکذیب می‌کنند، ایرج اسکندری با تهران مصور مصاحبه می‌کند و مطالب بسیاری را می‌گوید پس از انتشار، خود جناب ایرج میرزا تکذیب می‌کند که گفته‌های من نیست، تهران مصور نوار سخنان او را انتشار می‌دهد و او می‌گوید کیانوری مرا با تهدید وادار به این تکذیب کرد ۴ و حالا درد اصلی تاریخ نویس را درمی‌یابید که چگونه مرده‌هائی را باید از خاک بیرون کشد و افکارشان را یافته مسیر حرکت آنان را در محدوده فعالیت‌های عمری دراز تعیین نماید که در پایان هم خودشان بنشینند و بگویند کژراهه بود و به این ترتیب وجدان خود را از سرزنش آنچه کرده‌اند بظاهر رها سازند. در مورد دانشجویان کمونیست ایرانی سخنی هم از دکتر انور خامه ای بشنوید که بیانگر بلای فقر و جهل است و دانشجویان ایرانی اگر مشمول دومی نبودند بدون تردید گرفتار سختی و فشار درون‌گرای اولی بودند. خامه ای می‌گوید:

کمیترون بین المللی

«بودجه های هنگفتی از طرف شوروی با نام کمیترون «بین الملل کمونیست» صرف تبلیغ در آلمان و فرانسه و کشورهای دیگر می شد و طبیعی است دانشجویان ایرانی در این کشورها نیز آماج این تبلیغات قرار می گرفتند و به سوی کمونیسم جذب می شدند، آن چه این دانشجویان که عمدتاً سرشار از حس میهن پرستی و آزادی خواهی بودند می دانستند این بود که کشورشان عقب افتاده است و اثری از آزادی در آن وجود ندارد، آنان مسئول این دیکتاتوری و عقب افتادگی را امپریالیسم انگلیس و هیات حاکمه می دانستند»

بالاخره تبلیغات کمونیستی هم به آنها گفته بود: زحمتکشان هیچ ملتی نمی توانند به تنهایی خود را از سرمایه داری نجات دهند و تنها راه نجات آنها این است که به جنبش بین المللی کارگران متکی باشند ... که همان بین الملل کمونیست است و کانون آنها در شوروی است. بالاخره دکتر ارانی بدون اینکه بفهمد در دام چه فریبی افتاده است با نیت نجات کشور خود و آزادی محرومان به ایران ما رجعت می کند و به گردآوری و تشکیل محفلی از روشنفکران می پردازد و از اینجا برای احیای حزب کمونیست ایران گروه ۵۳ نفر جمع و تشکیل می یابد و دکتر تقی ارانی در قله آن قرار می گیرد، ایرج اسکندری و بزرگ علوی هم از اولین کسانی که به او می پیوندند و همانطور که گفته شد برای نشر افکار خود دست به انتشار مجله دنیا می زنند که در مسایل علمی، صنعتی، اجتماعی، و هنری از نظر اصول مادی بحث می کند. در اولین سرمقاله شماره اول این مجله می خوانیم:

انتشار مجله دنیا ارگان اولین متفکران کمونیست

«... دنیا و ایران که جزئی از آن است دائماً در تغییر و از حیث تمدن رو به تکامل می باشد، در این سیر ترقی ایران هم به دنبال اروپا و امریکا» می رود و این خود اجبار تاریخی است، هر قدر هم افیونی یا کهنه پرست و مرده پرست فریاد کنند ما این تمدن را نمی خواهیم، ما طرفدار سیر قهقرائی هستیم، تمدن قدیم هند و ایران مافوق همه تمدن ها بود و برای ما

صدای طبل و بوی گل و آب و گلستان سعدی ... مافوق درجات تمدن است باز هم کنسرت های پتهرون عطر کارخانه کوتی ... علوم و نظریات جدید مانند فرضیه نسبی و اسلوب دیالکتیک وارد این سرزمین شده تمام مقدسات آنها را به پشت پنجره های موزه ها خواهد راند»

علوم جدید محور زندگی و حرکت

معلوم است که دکتر ارانی نویسنده مطالب فوق «سرمقاله مجله دنیا شماره اول» علوم جدید اروپائی را علوم محور و هر چه غیر از آن است شرقی و دور ریختنی می داند و از نظر او میراث های فرهنگی ملی از شعر و ادب گرفته تا خط و زبان کهنه و جز افکار مادی با فلسفه مارکسیستی همه موهوم است و بدین ترتیب ۱۲ شماره دنیا از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۶ مرتباً انتشار می یابد و البته از چشمان دریده و بی رحم پلیس رضاخان هم دور نمی ماند. در جلسات هفتگی خانه دکتر ارانی تئوریسین هائی نظیر خلیل ملکی و دکتر بهرامی حضور دارند، و بالاخره با رسیدن فرستاده کمیترین موسوم به نصرالله کامران و در حقیقت «اصلانی» تصمیم می گیرد حزب کمونیست ایران زنده و به فعالیت برخیزد، حالا دکتر ارانی دبیر کل، کامبخش مسئول تشکیلات و دکتر بهرامی مسئول امور مالی است و کمیترین هم دکتر ارانی را چهره ای درخشان در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران می شناسد. در بزرگ نمودن و کوچک و خوار کردن افراد، کمونیست ها شیوه جالبی دارند، دوست را چنان بزرگ می کنند که سرش درون راه شیری در آسمان خودمان است و پایش گرداننده چرخ و فلک و دشمن را چنان منزوی و خوار و بی حیثیت می کنند که گوئی جانی بالفطره و هنگام تولد گلوله ای از دشمنی با خلق ها به گردنش آویزان بوده است حالا اگر آن رفیق هم روزی فهمید و دشمن که نه حتی بی تفاوت شد باز هم همان آش است و همان کاسه و به او آن می رسد که به دشمنان خلق ها رسیده است. ما بخوبی میدانیم که اگر دکتر تقی ارانی با آن همه علم و فداکاری در زندان رضاخان کشته نمی شد و چند سالی دیگر مانند خلیل ملکی و جلال و دیگران از کمونیست ها کناره می گرفت چه بسرش می آوردند آنوقت می شد تقی ارانی تبریزی که پدرش کارمند دولت بوده فطرتاً بورژوا و دشمنی با خلق مورد ستم را در وجود خود داشته منتهی

در طی کمونیست بودن از گشاده دستی رفقا استفاده نموده و پنهان داشته تا روزی که پرده از رازش بر گرفته اند و او را از خود رانده و به جهنم سرمایه داری و کهنه پرستی در انداخته اند و ...

ما این را تجربه داریم در مورد خلیل ملکی، جلال آل احمد و حتی این او آخر در مورد دکتر کشاورز هم همین را گفتند یعنی در مورد هر کسی که از کمونیست و حزب توده کنار کشید اگر او را نکشتند به همین سیاق و تهمت های دیگر خوار و منزوی و گرفتارش نمودند گروه ۵۳ نفر تنها به فعالیتهای درون گروهی می رسیدند و محدوده کارشان در خارج تنها انتشار مجله دنیا بود جز از راه نوشته های خود با مردم بویژه مردم کوچک و بازار ارتباطی نداشتند شرایط محیط دیکتاتوری هم مطلقاً ایجاب نمی کرد که آشکارا به نفع بسط افکار و عقاید مارکسیستی فعالیتی داشته باشند، ما این نظر را در گفته ها و نوشته های بزرگ علوی هم مشاهده میکنیم او بسیار باز و روشن مطلب را شرح و بسط می دهد و محدوده کار آنان مخصوصاً سه نفر عضو اصلی را بیان می دارد. کتاب ۵۳ نفر او گرچه حماسه نامه ای از ۵۳ گرد دلیر سنت شکنی است که قهرمانیها را به تصویر میکشد ولی این اعتراف را هم دارد که نهضت ۵۳ نفر را نمی توان تشکیلات نامید دکتر انور خامه ای هم می نویسد:

«... در مورد فعالیت های اعتراض آمیز و اقداماتی مانند اعتصابات و غیره چندان حرکت و ابتکاری از جانب رهبری مشاهده نمی شد»

جالب است که خاطر نشان سازیم کلیه سرشناسان احزاب کمونیستی هر چه نوشته اند دیگری نفی نموده و این دکتر انور خامه ای را که بقول خودش «کارت عضویت من در تمام حزب توده و شاید تمام احزاب دنیا منحصر بفرد بود» و این منحصر بفرد بودن بخاطر آن است که معرفش نخستین کنگره حزب بوده، همین عضو منحصر بفرد را که به جای دو نفر یک کنگره معرف او است، ایرج اسکندری به کل قبول ندارد و او را از افراد سرشناس حزب هم نمی داند و معتقد است انور خامه ای و مانند او سازمان حزبی را رفته رفته از مسیر دور انداخته اند، اینان همگی با هم و از هم انتقاد می کنند همه با هم و از هم می گریزند کتابهای خاطرات آنان که طبعاً سومین سند تاریخی حزب است جز نفی رفقا و گاهی نفی حزب مطلب دیگری ندارد، اینکه گفتم نفی حزب منظورم اشاره به اعترافات سران آنان در سالهای اخیر نیست،



اسکندری که پشت میز گرد ننشسته در صفحه ۲۹۵ کتاب خاطرات خود می نویسد (البته اگر تکذیب نشود):

خودفریبی حزب توده و اندیشه ملی گرایی

«من از آن حزب توده ای که با شرکت افراد ملی سرشناسی چون سلیمان میرزا، امیرخیزی، شمس زنجانی، ابوالقاسم موسوی تبریزی، عبدالقدیر آزاد و عده ای از ۵۳ نفر تشکیل شده و بر پایه برنامه ای میهن پرستانه و دموکراتیک به جلب توده های مردم «کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران ترقیخواه» پرداخته و همه را به اتحاد علیه هر نوع دیکتاتوری و استعمار ایران فرا خوانده است دفاع کرده و همواره دفاع خواهم کرد.»

این دیگر قله حزب که همواره در کادر رهبری و کمیته مرکزی هم بوده اصولاً بعد از زوال هسته اولیه حزب بقیه را با آن همه طول و عرض و کمیته مرکزی و اجرائی نفی میکنند و حتی بدنبال حزبی هم نمی گردد که دکتر تقی ارانی با آن رشادت و از خود گذشتگی حیرت انگیز در کار آن کوشید و بر سر آن جان باخت او نام عبدالقدیر آزاد را که بقول خودشان چند صباحی بیشتر در ردیف بنیان گذاران حزب نبوده می آورد ولی از اراضی سخنی بمیان نمی کشد اصولاً در تمام کتابش اشاره ای باز و گویا نسبت به گروه ۵۳ نفر ندارد، شاید هم معتقد به کتمان اسرار بوده در این صورت نمی بایست دیگر رفقا را از دم تیغ انتقاد بگذارند و همه را تبدیل به سکه ای کند که ارزش آن بیش از یک پول سیاه نیست. او می گوید من این خاطرات را می گویم که دیگران از وادی حیرت بیرون آیند در حالی که من هر چه این نوشتارها را می خوانم بیشتر در وادی حیرت فرو می روم و زحمات جناب دهباشی و کوششهای او را هدر می دهم. ۶ بهر حال اسکندری در همین کتاب می گوید در زندان «۵۳ نفر» صحبت بود که در هنگام آزاد شدن بجای کمونیست چه نامی را برای حزب انتخاب کنیم من توده به معنی مردم در نظرم بود و چون می بایست داخل توده مردم کار کنیم گفتیم حزب توده، همه هم خوششان آمد. پس از آزادی و اندک مخالفت بعضی از رفقای غیر زندانی حزب توده ایران رسماً بجای حزب کمونیست ایران نشست ۷ و حزب توده مشهور خاص و عام گردید. در زندان ۵۳ نفر جز ارانی که در زندان مجرد بوده

بقیه خود به سه گروه تقسیم می شده اند و در حقیقت تقسیم حزب کمونیسم به سه شعبه از همانجا آغاز گشته، گروهی طرفدار شوروی و سیاستهای استالینی بوده اند و رهبر آنان اردشیر آوانسیان بوده است، گروه دیگر که یوسف افتخاری هدایتشان می نموده شیوه تروتسکیست را برگزیده بودند و گروه سومی هم بود که هیچکدام را نمی پسندیده همان کمونیست و یا مارکسیسم - لنینیسم بود. اینها شعب فرعی از یک جریان اصلی بودند که بعدها خواهیم دید دهها شعبه دیگر از همین شعبه ها پدیدار گشت که همه سر از یک دریا می گرفتند و پای در همان دریا داشتند. این قسمت را مخصوصاً کمی جلوتر از مکان و زمان خودش گفتم تا حال و هوای ۵۳ نفری که در مقدمه کارشان قرار گرفته ایم در نظر تان باشد و سخن خامه ای هم درست درآید که اینان هیچگونه تشکیلات و سازماندهی نداشتند و طبعاً ارتباطشان با مردم هم برقرار نبود و به معنی دیگر اصولاً در میان کارگران، کشاورزان، پیشه وران شناخته نبودند و یا حداقل به دفاع از خلق های مورد ستم مشهور.

اواخر سال ۱۳۱۵ پلیس آبادان دو نفر را بعنوان قاچاقچی توقیف می کند و این دو نفر دو نفر دیگر را لو می دهند و این چهار نفر، چهار نفر از ۵۳ نفر یعنی ارانی، بهرامی، الموتی و کامبخش در اولین بازجویی اسامی تمام اعضای و هواداران را می نویسند و بدست پلیس می دهد و عجب تر آنکه از ۲۱ اردیبهشت تا اول خرداد ۱۳۱۶ تمام ۵۳ نفر دستگیر و زندانی می شوند، بدون اینکه از اولی خبری به دومی برسد شاید سومی و چهارمی موفق به فرار گردد.

خلیل ملکی که یکی از تئوریسین های حزب و بعدها با انشعاب از حزب توده و پیوستن به حزب زحمتکشان ملت ایران و بعد گسستن و حزب نیروی سوم را بوجود آوردن مشهور است، خود از گروه ۵۳ نفر می نویسد:

این گزارش «گزارشی که کامبخش برای پلیس نوشته بود» فرقی با گزارشی نداشت که به یک کنگره حزبی تقدیم می شود. تمام فصل بندیهای مربوط به سازمان و امور مالی و تبلیغاتی و غیره دقیق و کامل بود. در این گزارش البته اسامی آمده بود و با چه دقتی.

احسان طبری هم می نویسد:

«کامبخش در جواب یک سؤال پلیس کتابی تالیف می کند و به پلیس می دهد. ولی دکتر ارانی در نطق دفاعیه خود ادعا می نماید که چون

کامبخش را تهدید به اعدام نموده اند اجباراً تمام تلقینات شهربانی را تصدیق کرده است. دکتر ارانی بخوبی از توطئه، کامبخش و همسوئی های او با پلیس رضاشاه آگاه بوده و می دانسته، که عبدالصمد کامبخش تا آنجا جلو رفته که لو دادن رفقا را بگردن او انداخته و در میان زندانیان شایع کرده است که ارانی موجب دستگیری ۵۳ نفر شده است، ولی در سخت ترین شرایط زندانی بودن برای جلوگیری از جدائی و تنش میان گروه خود کوچکترین عکس العملی از خود نشان نداده و در دفاعیه های مشهور خود این ناجوانمردی را «کذب کثیف» و «شاهکار پلیس» میخواند که به «دست دادستان» صورت گرفته است، دکتر ارانی در موضع خود که طبعاً ما از لحاظ عقیدتی و حتی شیوه سیاسی با طرز تفکر او موافق نیستیم، برآستی مردانه پیکار میکنند، در تمام طول تاریخ توده بیش از ده نفر را نمی شناسیم که در مقابل گرمی با نهایت دشواری و شکنجه آنچنان مقاومت کرده باشند و ارانی تنها قله رفیع برفین کوه حزب کمونیست ایران است، این پیکارگر متاسفانه پیرو کژ راهه، در بخشی دیگر از دفاعیات خود دارد که:

«در این جا به عبارتی که در ادعائنامه است و کشف فرقه را به تحریرات من نسبت داده توجه مخصوص می نمایم، این عبارت فقط یک اشتباه یا جعل معمولی نبوده، یک شاهکار پلیسی است که به دست دادستان صورت گرفته است، پرونده ها نشان می دهد که تحریرات من مختصری از ۲۱ و اصولاً از ۲۳ اردیبهشت شروع می شود، در این تاریخ جعل شهربانی تکمیل شده همه دستگیر شده بودند، تحقیق این کذب کثیف را که لطمه به حیثیت من است می خواهم و آن دلیل کذب ادعائنامه است» (۸)

باید قدمی فراتر گذاریم تا مشخص شود که اصولاً دادگاه ۵۳ نفر برای چه تشکیل شد؟ و چرا جز دکتر ارانی ۵۲ نفر دیگر سالم از زندان بیرون آمدند؟ و خواهیم دید که عبدالصمد کامبخش نه تنها با عمل ننگ آور خود مورد مؤاخذه قرار نگرفت، بلکه رتبه و مقام او در حزب کمونیست بسیار بالا و بالاتر رفت، شاید برای درک این مسائل پیچیده و سؤالهایی که کما بیش از طرف کارگردانان درجه دوم و یا سوم حزب به آن جواب داده، لیکن قانع کننده نبوده است، تکه ای از نوشته های دکتر انور

خامه ای جالب و بدون اینکه کافی باشد لازم می آید:

«پس از دستگیری ۵۳ نفر شرایط سیاسی عوض شده بود از یک سو دولت ایران با آلمان هیتلری روابط نزدیکی برقرار کرده بود و از سوی دیگر جنبش ضد کمونیستی در دنیا گسترش یافته بود دولت ایران «منظور رضاشاه است» می خواست با محاکمه و محکومیت کمونیست ها شرکت خود را در این جنبش نشان دهد این بود که ۵۳ نفر را به دادگاه فرستاد، ما هم از موقعیت استفاده کرده و تقاضا کردیم اجازه دهند پرونده هایمان را بخوانیم تا بتوانیم از خودمان دفاع کنیم. دولت اول زیر بار نمی رفت ولی بالاخره قرار شد پرونده ها را به زندان بفرستند تا رئیس زندان در حضور همه ما یکی یکی پرونده ها را بخواند و ما یادداشت کنیم. (۹)

خلیل ملکی که خود از کمونیست های پرآوازه و به حق او را باید کمونیست ملی خواند می نویسد:

«در همان روز اول «خواندن پرونده ها» از طرف زندانیان جوان پیشنهاد شد که پرونده های دکتر ارانی و کامبخش چون با پرونده همه تماس دارد بلند خوانده شود تا همه از آن آگاه شوند. (۱۰)

از خود گذشتگی در راه هدف و ناشناختگی اهداف

و با خواندن این پرونده ها مشخص شده که لو دهنده کامبخش بوده و برعکس دکتر ارانی سعی نموده است از پذیرش اعترافات دیگران تا حد ممکن خودداری کند و بویژه بار مسئولیت جوانان را سبک نماید. ولی دکتر ارانی را در زندان و سلول آلوده به تیفوس در بند می کنند تا از بی غذایی و بی دوائی بمیرد. ولی کامبخش از زندان آزاد می گردد و به عالیترین مقامات حزبی دست می یابد. قدرت حاکمیت سیستمی است که هم نوای مستقل را نمی پذیرد و تشکیلات و مکانیک اتموبیل اجازه نمی دهد که چرخ در سیستم اتموبیل باشد و خلاف برنامه ریزی کل سیستم عمل کند. اگر سیستم چنین پدیده ای را بیابد برای پیشبرد اهداف خویش باید آن را اصلاح و در صورت نااهل ماندن از جا برکند این همه کشتار بیرحمانه احزاب کمونیست از یاران هم مسلکان و بقول خودشان رفقا بخاطر همین هم نوائی مستقل بودن انجام

یافته است. بریا از کمونیست‌های سابقه‌دار دو آتسه است ولی سیستم کمونیستی استالین نمیتواند این چرخش نااهم آهنگ را تحمل کند، برنامه‌ریزی یک سیستم طبق اصول و در محدوده خود عمل می‌کند، ارانی با توجه به نوشته‌ها و گفتاری که از خود باقی گذاشته در کمونیست بودن استقلال فکری و توان تفسیر دیالکتیک را در محدوده اندیشه‌های خود داشته است، چنین تفکری در دنیای کمونیست کتاب بودن را از دست می‌دهد، در رده‌های پائین این مسئله بهتر آشکار است که اعضای حزب وقتی به قتل می‌رسند که مخالف امور حاکم هر حزب باشند. حسام لنگرانی و صدها نظایر آن نمونه‌های بارز این جریانند و هر کدام مصداق عینی آن. ولی تشکیلات حزبی و در راس آن دولت سوسیالیستی شوروی بخاطر برملا نشدن کار جاسوسی و حفظ شاخه نظامی کمونیست‌ها در ایران بهانه‌ای را که او برای عمل زشت خود آورده می‌پذیرند و چنین کسی می‌تواند خود را با هر سیستمی که حاکم و با قدرت باشد وفق دهد و به این ترتیب خود را به عضویت کمیته مرکزی و مسئولیت تشکیلات حزبی و مسئولیت سازمان افسری برساند و بر شانه قله کوه برفی حزب توده فرو افتد، اگر حال و حوصله برایتان باقی ماند که پیرسید پرونده بازجویی‌های دادسرا صورت جلسات دادگاه و دفاع وکلای مدافع همراه با بازجویی‌های شهربانی و هر چه مربوط به این قضیه می‌شود و طبق معمول باید در شهربانی یا جای دیگری وجود داشته باشد، چه شده پاسخ را یکی از همانها به شما داده است که: پرونده ۵۳ نفر کلاً... در همان زمان جنگ یعنی حداکثر پیش از ۱۳۲۴ مفقود گردید و از این پرونده چند هزار صفحه‌ای هیچ اثری جز متن دفاع دکتر ارانی که رونویس شده بود، باقی نماند بعدها کا. گ. ب ادعا کرد کلیه پرونده‌ها در اختیار اوست.

اگر منصفانه داوری کنیم و بدون حب و بغض به آثار باقی مانده از اندیشه و قلم ارانی بنگریم خواهیم دید که در تمام طول تاریخ کمونیست در ایران او از لحاظ اندیشه و عمل در بلندترین جایگاهی که در محدوده تفکر کمونیستی وجود داشته قرار دارد، ارانی اندیشه‌گر کمونیستی است که بدون آگاهی از فریب خوردگی خود، علم و عمل و بیان او هماهنگ و یک رویه است، مسئولیت رهبری در فکر او بمعنی تحمیل خواسته‌های خویش نیست بلکه بدوش کشیدن بار دیگران و فدا شدن برای کم نمودن رنج و فشار هم مسلکان است گرچه آنان چنین نباشند، ارانی سیستم اجتماعی

ایران را بخوبی می‌شناخته، مانند دیگران همراهان خود را به سیاست پردازی و خشونت و ارباب فریبکاری وادار نموده است، او یکسره به قلب فرهنگ مذهبی اجتماعی حمله برده و هدف او تغییر مسیر افکار و عقاید جامعه بوده است. بزرگ علوی می‌نویسد:

«طرز کار آنان «دکتر ارانی - کامبخش - دکتر بهرامی» از نظر تشکیلاتی چنین بود که دو یا سه نفر هر هفته با هم جمع می‌شدند و راجع به قضایای روز با هم مذاکره و بحث می‌کردند و اگر باز هم وقتی برای آنان می‌ماند کتابی مطالعه می‌کردند یا از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه می‌کردند ... و یا از فرانسه کتاب وارد می‌کردند. (۱۱)

چنین کسی مسلماً در تشکیلات کمونیست نمی‌تواند جایی داشته باشد، ارانی بوسیله همان «اصلاحی» با حزب کمونیست شوروی ارتباط تشکیلاتی و تئوریک دارد و این به نظر کمینترن «بین الملل کمونیست» کافی نیست، حزب کمونیست نمی‌خواهد اندیشمند و تئورسین تربیت کند که وجود ارانی‌ها برایش لازم و مغتنم باشد کمونیست بزن بهادر و تفنگ سرنیزه بدست و مطیع و منقاد می‌خواهد و چنین گروهی را تربیت کردن کار متفکران و تئوری‌سازان نیست، لذا در سیستم ماشین کمونیسم ارانی هم‌نوائی مستقل است و ساختار کمونیست ایجاب می‌کند که دکتر ارانی از زندان رضاخان جان بدر نبرد و جای خود را برای کامبخش باز گذارد، وقتی کمونیست به همه ملل جهان تحمیل می‌شود جز این نصیحتی نخواهد داشت که به ملت یا اقدار خود بگوید «به هر سرعتی که می‌توانید پیش برانید» و درباره فداکاریهایی که جهت این تحول سریع باید کرد یعنی تحمل جبر و فشار و اختناق و درهم ریختن سازمان اجتماعی و حتی پائین تر رفتن پایه زندگانی در مدت معینی سخنی نمی‌گوید (۱۲)

در مسیر این گردونه شتابنده شکننده فرصت کمترین تفکر برای بررسی هدف وجود ندارد و اندک تردید در تسلیم و مطیع بودن پرتاب شدن به دره بی انتهای نابودی را بدنبال دارد، لذا از بعدی دیگر باید گفت، ارانی را گردش سیستماتیک جامعه کمونیست نابود کرد و اگر در سلول زندان پلیس دیکتاتوری هم نمی‌مرد شاید در بیرون سلول دچار سگته می‌شد. از زمان به قدرت رسیدن لنین تا زمان خروشچف

صدها تن از کمونیست‌های مشهور و متفکران بزرگ جهان کمونیست نابود شده‌اند، این شیوه و خاصیت چنین سیستم سیاسی است و اصولاً در جهان سیاست این روش معمول و عادی است، و در جریان سلطه‌گری جز این راهی برای حفظ قدرت نخواهد بود، در جهان کمونیست از هر سوئی حرکت کنیم بالاخره به آن نقطه خواهیم رسید که کمونیست نه تنها بر سرمایه‌داری فایق نیامد که در نیمه راه و به عقیده ما در همان مراحل اولیه به جای رسیدن به سوسیالیسم تبدیل به فاشیسم آن هم از خطرناکترین نوع آن شد، وقتی حاکمیت دیکتاتوری مطرح گشت باید همان راهی را بیامد که در سیستم دیکتاتوری باید رفت، حالا این حاکمیت چه در دست شخص باشد چه در ید قدرت پرولتاریا باید مشخصات و شرایط خود را داشته باشد و گرنه دوام‌پذیر نیست، در این نوع سیستم‌ها اعمال کنترل کامل افراد جامعه، انضباط خشن و متمرکز حکومت، ممنوعیت هر گونه ندای مخالف و حرکت بیدارکننده و بویژه زیر نظر داشتن مهره‌های کلیدی دولت، انتخاب افراد مورد نظر برای اداره امور پایه، اساس پایداری آنها محسوب می‌شود. تسویه‌های خونین در طی دوران حاکمیت این سیستم‌ها ناشی از همین اصول است زمانی که در مجارستان و لهستان با دوبچک و لخ والنسا مشارکت ظاهری مردم با حزب یا سیستم صاحب قدرت عنوان می‌شود، برای چرخش آن مانعی به حساب می‌آید و به هر شکل باید عقیم ماند، در حزب کمونیست ایران و یا حزب توده ایران شاهد بسیاری از این عدم تعادل‌ها بوده‌ایم و سیستم در هر زمان عوامل برهم‌زننده تعادل سیستمی را به خارج از سیستم پرتاب کرده است، درون‌گرایی در دوره عمر احزاب و گروههایی که با مدار بسته موجودیت می‌یابند بسیار طبیعی و حتی از باورهای خود آن احزاب و گروههاست.

سیستم‌های شرقی، سیستم‌های غربی

سیستم‌های شرقی با تغییر حکومت و انتقال قدرت مهره‌های نظام گذشته را در هم می‌شکنند ولی سیستم‌های غربی در چنین زمانها مهره‌ها را در انبار نگهدارند و کمابیش از آن در مسیر خود بعنوان تزئین یا تشریفات صحنه بازی استفاده می‌کنند همین شیوه موجب شد که غرب همیشه دارای سیاستمداران ورزیده و ذخیره‌های

سیاسی آن از لحاظ نیروی انسانی به مراتب زیادتیر از شرق باشد، و در نتیجه سیستم حکومتی آن دستخوش تغییرات و تحولات عمیق شکننده نگردد. دیکتاتوری و سلطه‌گری هر دو سیستم هم مشخص است. آنچه ایندو را از هم متمایز میکند عملکرد هر سیستم برای نگهداری قدرت حاکمیت خویش است. مثلاً سیستم حکومت سوسیالیستی شوروی بر کشورهای اقمار با استعمار قدیمی سیاسی بیشتر شباهت دارد، تا به سلطه‌ای که دول غربی بر کشورهای تابع اقتصادی خویش دارند شباهت عمده اقمار با مستعمرات قدیم از این جهت است که روسیه شوروی حقیقتاً سلطه کامل بر دولتهای اقمار داشته است، اعضاء و کارکنان این دولت‌ها را اهالی خود کشور تشکیل داده‌اند، نه افراد و اهالی روس، ولی اعمال و اقداماتشان به کلی تحت نظر روسیه بوده است. به طوری که هر گونه تغییری در سیاست و روش دولت روس اغلب اوقات فوراً در روش و سیاست کشورهای اقمار هم موثر می‌افتاده که البته نه میتوان آن را تصادف دانست و نه این تغییر را ناشی از تصمیم اقمار (۱۳). و اینجا باید بدین نکته اشاره کنم که این سیستم‌های حاکمیت و این نظام‌های سیاسی عوامل اصلی قدرت و توانائی‌های خود را در اصول ذیل می‌دانند. ۱- وضع جغرافیائی ۲- منابع طبیعی ۳- جمعیت ۴- پیشرفت اقتصادی ۵- تجربه و مهارت سیاسی ۶- خلق و خوی ملی (۱۴)، در این فهرست که منابع قدرت را نشان می‌دهد و هر دو نظام سیاسی شرقی و غربی به همین شکل پذیرفته‌اند خود بخود طرحی افکنده شده که لازمه وجودی آن سلطه‌گری و شیوه استعمار چه نو و چه کهنه است.

در این فهرست عامل محرکه اعتقادی که ملتی را بدون داشتن ۶ اصل ذکر شده با طارق تا جبل الطارق می‌کشاند و در اسپانیا می‌نشانند نادیده گرفته شده مگر اینکه در اصل ۶ یعنی خلق و خوی ملی به زحمت بجوئیم که طبعاً نخواهیم یافت. سیستم کمونیسم از میان اصل ۶ اصل فوق قدرت و حاکمیت را در اصل چهارم آن یعنی اقتصاد یافت و این درست همان نتی بود که حاکمیت سرمایه داری هم ۵ اصل دیگر را بخاطر آن پذیرفته بود، در بحث اول تحلیل سیستمی یا جریان شناسی تاریخ اثر دو نیروی متضاد را بر یک نقطه و برآیندی را که حاصل آن است گفته‌ام لذا تعجبی ندارد اگر در این بحث می‌بینیم کمونیسم و کاپیتالیسم هر دو به یک نقطه می‌رسند و این درست همان نقطه‌ای است که از آنجا آغاز حرکت نموده‌اند.

طبیعت مادیگرایی ماهیت کمونیسم

مسئله کمونیسم گرائی در ایران حرکتی بود شبیه غرب گرائی در کل و رستاخیز گرائی در جزء هر دو هم برای کشور و ملت ما بسیار گران تمام شد. این دو بلا ثروتهای ما را به باد داد، مردان منورالفکر ما را فریفت و ملت ما را تحقیر کرد (۱۵) و حاصل انتظار داشتن شام از خانه همسایه گرسنه خفتن (۱۶) است. تنها مملکت ما نیست که به این مصیبت گرفتار شده، متحدالمال است برای همه کشورها (۱۷) پلنگ و ببر گوسفند را میخورند این طبیعت آنها است، خط و خالشان که مطرح نیست خوردنشان مطرح است باید گوسفند را محافظت کرد و گوسفند نبود (۱۸). فهم جملات ساده و بی تکلف فوق الذکر برای ما بسیار ساده و قابل درک و فهم است ما می دانیم که دو بلای یاد شده که ملت ما را تحقیر کرد و مردان منورالفکر ما را فریفت و ثروتهای ما را به باد داد و از آن به نام ببر و پلنگ تعبیر شده همان بینش سیاسی اجتماعی، آرمانگرایی غربی است که تاریخگرایان آلمانی مطرح کردند و باز همان فلسفه اقتصادی مارکسیستی است که باز کار هم آنان است و در مجموع چیزی نیست جز اینکه جامعه سیستمی است تشکیل یافته از دو بخش انسان بهره کش و انسان بهره ده، تحقیر شدن انسان از این بالاتر نمی شود در این جا روابط جامعه مبتنی بر روابط تن و اندام ها است ارتباط گوسفند با پلنگ و ببر در مقابل تفکر سیستمی دیگری که برایش ترکیب روحها، اندیشه ها، عاطفه ها، خواسته ها، اراده ها و در مجموع فرهنگها مطرح است (۱۹) نفی گوسفند بودن و ببر و پلنگ بودن لزوماً اصالت دادن به سیستم ترکیب فرهنگهاست و در واقع رجحان تفکر اسلامی بر تفکر غربی و شرقی خواهد بود.

ما در سده اخیر گرفتار حاکمیت یک سیستم سیاسی در قالب دو طرح به ظاهر متضاد شدیم و هر دو هم با نفی فرهنگ اجتماعی مذهبی ما تحقیرمان کردند و ما را فریفتند و دست تجاوز به ثروتهای معنوی و مادی ما گشوند، در فریفتن و بردن هر دو به یکسان عمل کردند ولی نوع تحقیر کردنشان با هم تفاوت داشت، با اینکه شیوه کار ما ایجاب نمی کند از به اصطلاح فاکتهای کشیده و مبسوط در میان گفتار خود بهره گیریم ولی اینجا به حکم ضرورت به مقاله ای که در روزنامه باختر انتشار یافته و سپس روزنامه ایران شماره ۴۱۲ مورخه مارس ۱۸۸۰ ۱۲۹۵ شمسی آن را تجدید

چاپ کرده است تا جاذبه اندیشه های مارکسیستی در ایران آن زمان روشن گردد (۲۰). نکته قابل ذکر این است که نویسنده مقاله باختر آشنائی با فلسفه نیهلیسم و سوسیالیسم را نداشته و مرز مابین آن دو را نمی شناخته و یا با آگاهی هر دو را یکی دانسته است. ما از شناخت یا ناشناختی نویسنده در مورد این دو نوع شیوه تفکر سود و زیانی نخواهیم داشت منظور ما روشن نمودن رسوخ اندیشه های مارکسیستی در میان جامعه و جاذبه این نوع تفکر سیاسی - اقتصادی و در نتیجه شناسائی آن سیستم است. مطلب این است که:

نیهلیست - کمونیسم

گروه نیهلیست و سوسیالیست که در صحائف اخبار نوشته می شود و طایفه ای هستند که روز بروز ترقی در رواج دادن مقاصد خودشان اصرار دارند نمی نمایند و چنان که دیده می شود آنان از اهل اباحه هستند و الان بقدر بیست سال می شود که در جمع اروپ منتشر شده اند. یکوقت در اثنای محاربه پروس و فرانسه اصحاب این اعتقاد بنام کومونی و انترناسیونال شهرت یافته نزدیک بود که دولت فرانسه را محو و منقرض نمایند ولی طرفداران جمهوریت بعد از اعلام جنگ جمهوریبه سعی ها و جانفشانی ها نموده و این آتش را خوابانیدند. این گروه از اجرای مقاصد دست نکشیده و آهسته آهسته در اطراف ممالک اروپ منتشر شده تخم خیالات خودشان را کاشتند و الان در روسستان بیشتر از همه جا کار میکنند. اصل مقصود این گروه آن است که فقرا و عمله را در کل اصول مردم مشترک سازند و از این راه معیشت و سعادت حال فقرا و رنجبران را خاطر جمعی بدهند و در این خصوص مولفین بسیار تالیفات بی شمار نوشته اند و بعضی مصنفین این عقیده جایز دانسته اند که جمیع اموال اغنیا باید بالسویه در میان فقرا تقسیم شود و در میان همه مردم اشتراك عمومی حاصل گردد.

این گروه ها که گاهی آنان را سوسیالیست گاهی نیهلیست و گاهی کومونیست گفته اند مانند گذشتگان برای به هم زدن ادیان و مذاهب عزمی ندارند و مقصودشان این است که روی زمین به منزله یک خانه است، اهل آن اهل یک خانه و اولاد یک پدر و مادراند، همه برادروار زندگی کنیم و به عزت و افتخار و وسعت روزی و کمی

زحمت عمر بگذرانیم و دیگر نه شاه خودرای لازم داریم و نه حکومت های مستبد، این قدر هم که قشون و اسباب جنگ که دولت ها برای خراب کردن خانه های یکدیگر و کشتن ابنای بشر ترتیب می دهند و روز به روز اسباب آدم کشی را ترقی داده بی جهت و سبب کرور کرور بنی آدم را بی هیچ گناهی فدای خیالات و هوای نفسانی خود میکنند و مبالغی پول ملت را در این راه صرف می کنند و هیچ یک از اینها لازم نیست، ترتیبی باید داد که مردم در کمال فراغت و آسودگی با هم الفت ورزند و برادروار راه بروند و گذرانشان هم به تنگی و خواری نشود. آنچه به تحقیق پیوسته این جمعیت بی حد و حصر هستند لیکن بزرگان و روسای ایشان وقت کار را ملاحظه می کنند.

ملاحظه می فرمائید که برخورد نویسنده با مارکسیسم برخورد موافق و مناسبی نیست ولی در ارائه افکار مارکسیستی بنا به آنچه شنیده و خوانده تصویر مدینه فاضله ای را می دهد که بشر همواره آرزوی آن را داشته است و میبینیم که بقول نویسنده مقاله «مارکسیسم و اندیشه های معاصر» (۲۱) جاذبه در افکار مارکسیستی به دو صورت جلوه دارد:

۱- عصیان و مبارزه علیه نظام ناعادلانه، علیه استعمار، استبداد و جنگ و فقر «تغییر وضع موجود».

۲- دعوی ایجاد یک مدینه فاضله مبتنی بر عدالت، الفت برادری «ایجاد وضع مطلوب» (۲۲)

و این هر دو برای ملت های دربند و خلق های محروم آرزوئی است که همواره از رویاهای آزادی و بسط معیشت دیده اند، در تمام طول تاریخ هم بوقوع نیپوسته ولی باز هم دست از آرزوی تحقق بخشیدن به آن برنداشته اند. شیوه کار ارانی این بود که تغییر وضع موجود و ایجاد وضع مطلوب را بر مبنای فلسفه مارکسیسم از طریق فرهنگی و اثر گذاری بر روی افکار و عقاید جامعه به کسانی تفهیم کند که بتوانند به طبقه جوان منتقل نمایند، از میان گروه و بقول فرقه ارانی بسیاری از اساتید دانشگاه و دارای درجات علمی قابل تحسین اند، خود ارانی استاد دانشسرای عالی و رئیس اداره صنایع مستظرفه وزارت معارف می بود، شاید کمتر زمانی در عمر کمونیسم در ایران پیدا شود که اشاعه افکار مارکسیسم تا این اندازه بصورت آکادمیک وارد جامعه

شده باشد هم اکنون مجله دنیا در بسیاری از کتابخانه های بزرگ وجود دارد، کوتاه نگاهی به آن روشن مینماید که ارانی و یاران حقیقی او تا چه اندازه بر علوم متداول زمان آگاه و نهایت سعی را نموده اند که آن را بر شالوده عقاید مارکسیسم پی ریزی و بنا نمایند گزاره نیست اگر بگوئیم اکثر نویسندگان، شعرا و مردم اهل قلم ما از شهریور ۱۳۲۰ به بعد به نوعی از مارکسیسم گذشته و کمابیش سالهائی از عمر را گرفتار جذب آن بوده اند، و این بخاطر گیرندگی منطق مادیگرایی در نوشته ها و کتابهای انتشار یافته از طرف کمونیست های فرقه ارانی بود اینان در کار خود چنان ماهرانه عمل می کردند که گاهی مورد تحسین مخالفان سرسخت و منطقی آنان قرار می گرفت، کتابهای بزرگ علوی در زمینه داستان نویسی پر خواننده ترین عناوین بود که تا آن زمان انتشار یافته بود، دور از واقعیت نیست اگر بگوئیم ۸۰ درصد جامعه کتابخوان حداقل کتاب «چشمهایش» را خوانده بودند، جلال، فرم و شکل نویسنده خود را مدیون همین بزرگ علوی است و شاید بسیاری دیگر نیز دینی به او داشته باشند. این کوتاه سخن را برای آن بیان داشتم تا متوجه شویم که ضربه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که کمونیسم به جامعه ما زد کمابیش فراموش نشدنی است، ولی ضربه فرهنگی آن تا دیر زمانی دیگر از اذهان ملت ما بیرون نخواهد رفت. امروز همه ما بدون توجه لغات و اصطلاحاتی که اینان وارد زبان و ادب ما نموده اند بر زبان داریم و به همان منظور و مفهوم هم بکار می بریم، لفظ پلیس در گذشته و با اندک ضعف امروز در ذهن ما از موقعیت مناسب و ارجی که دارد برخوردار نیست و این نیست جز آنکه اینان بشدت علیه این لفظ به پیکار تبلیغاتی برخاسته اند و تا سال های اخیر هم بر روی آن تکیه داشتند، جمله پلیس آدمخوار در شکار انسانها ساخته و پرداخته ذهن بیمار آنان است و موجب بدبینی جامعه فریب خورده به این واژه بی دفاع و بی زبان که هیچگاه نگذاشته اند جامعه ما پلیس را حامی و نگهبان اصول و قوانین جامعه خویش بداند، حالا اگر انسانی هم بمفهوم واقعی خود این واژه در مورد کارش بیان می شد، سخت مورد کینه و بغض بی دلیل همگان بود مبنای چنین سیستمی بر آن است که مردم را نسبت به دولت و اجزای آن بدبین و اداره امور را مختل سازد، ملتی که نسبت به حکومت و دولت خود بدبین و ناهمگون گردید به قوانین و مقررات ناشی از قدرت آن هم بی اعتنا و بی اعتماد می شود، لذا با

هر اندک فشاری حالت بی تفاوت و ستیز بخود میگیرد، بسیاری از دولت ها با همین شیوه به سقوط کشانیده شده اند، در کارنامه حزب کمونیست و بعد حزب توده یکسره به این نوع عملکرد برمی خوریم، طرفداران این طرز تفکر به هر شکل و به هر صورت برای تضعیف دولت ها کوشیده و برای این عمل حد و مرزی نشناخته اند در نظر اینان آرامش و طبیعی بودن امور نشانه مرگ و افتادگی شان عدم آنان است، موج اند که باید همیشه سر کشند و بخروشند و ویران کنند حق هم دارند که بدون سرکشی و طغیان و ایجاد ترس و وحشت کودکان هم آنان را به بازی می گیرند و با یک تیوپ باد شده به راحتی از روی آن میگذرند. حقیقت این است که کمونیسم و امپریالیسم هیچگاه بدون توپ از خانه بیرون نمی آید ۲۳. از اوایل سال ۱۳۱۸ پیش لرزه های جنگ دوم اندک تاثیری بر نظام دیکتاتوری رضاشاه وارد می کند و با طلوع سال ۱۳۲۰ لرزه های اصلی آغاز می گردد، تن لرزه های حکومت رضاخان غول چهار ساله نیمه فعال کمونیست را گرم و برای حرکت و جهشی سخت آماده می کند با فرار رسیدن شهریورماه ۱۳۲۰ کاخ سلطنت بنیان گذار سلسله پهلوی که جز یک جانشین بخود ندید فرو می ریزد و شاهنشاه قدر قدرت قوی شوکت مانند یک اسیر جنگی روانه دیار گرم و مرطوب بنادر افریقائی می شود که مزه دهن کجی به جریان دیرپای سیاست انگلیس را بچشد، آنانکه روزی او را به راحتی آورده بودند آن روز هم با نهایت زیرکی بردند که گوئی خود به علت پیری و خستگی مستعفی شده برای استراحت و کام گیری از بقیه عمر به آرامترین نقاط جهان سفر می کند.

به هر حال سال ۱۳۲۰ برای پیروان فلسفه مارکسیسم - لنینیسم سال نوید بخشی بود جز دکتر ارانی بقیه زندانیان ۵۳ نفر آزاد شدند، و مهمتر اینکه کلیه زندانیان سیاسی از حبس بیرون آمده تلخی حکومت دیکتاتوری را مانند سقز میجویدند، اینان نه چندان دیر شامل عفو عمومی هم شدند و پرونده های گذشته آنان مختومه و باطل اعلام شد. در این صورت میتوانستند بدون داشتن پیشینه سوء سیاسی - اجتماعی در کارهای دولتی وارد شوند بسیاری از گروه ۵۳ نفر از لحاظ تواناییهای علمی و تخصصی در درجات بالا قرار داشتند بنابراین به راحتی می توانستند مشاغل علمی دانشگاه منحصر بفرد ایران را قبضه کنند و دست به ترجمه و انتشار کتابهای زائیده شده از مانیفیست مارکس بزنند. مجامع علمی دانشگاهی از دو شیوه طرز

تفکر که هر دو از هم متاثر و گاهی درهم آمیخته می شد تشکیل می گردید و روشنفکران کمونیست با روشنفکران غرب گرا تباری و سازش می نمودند دست دامن هر گروه هم پر بود از تعارفات معموله و بدین ترتیب در بحرانی بسیار عظیم که سراسر جهان را فرا گرفته بود حزب توده ایران بار دیگر تشکیل و به فعالیت پرداخت چنین زمانی و چگونگی آن دوران را از زبان ایرج اسکندری که خود از پیروان وفادار کمونیست و به زعم خودش کمونیست ملی است بشنوید:

یک جریان تاریخی آزاد شده

«وقتی ما از زندان آزاد شدیم در مملکت بحران بود، حزب توده در ابتدا یک حزب کمونیست نبود. گرچه تعدادی از ما که از زندان آزاد شده بودیم کمونیست بودیم اما مرامنامه حزب و حتی افرادی که عضو حزب می شدند این را نشان می دهد که هدف ما در مرحله اول ایجاد یک جبهه ضد فاشیستی بود با این امید که از درون این جبهه، حزب کمونیست به وجود بیاید، افرادی مثل الموتی و یا حتی عمویم سلیمان میرزا که صدر حزب شد کمونیست نبودند، البته باید تاکید کنم که ما نمیخواستیم یک حزب سوسیال دموکرات به وجود آوریم بلکه با توجه به شرایط آن دوران مساله تشکیل یک جبهه ضد فاشیستی در درجه اول اولویت قرار داشت» (۲۴)

اگر گفتار ایرج اسکندری با صداقت بیان شده باشد «و البته این همان مصاحبه ای است که سابق به آن اشاره نمودم که «خودشان حرفهای خودشان را تکذیب می کنند» و گوینده هم سخنان خود را که تهران مصور منتشر نموده بعداً تکذیب کرده است» تشکیل حزب توده فقط بخاطر مبارزه با فاشیسم بوده و نمی خواسته راه و رسم کمونیسم را طی نماید، ولی به مرور زمان با دسته بندیهای درونی به سوی مارکسیسم - لنینیسم گرائیده است. من باور می کنم ولی به شما توصیه می نمایم بدون بررسی و تحقیق سخن هیچکدام از سران حزب کمونیست یا توده را باور ننمائید دلیل آن هم روشن است زیرا ایرج اسکندری که تشکیل حزب توده را تنها بخاطر مبارزه با فاشیست قلمداد می کند نه برای ایجاد تشکیلات کمونیستی و سوسیال دموکرات در همین مصاحبه درست بعد از ۵ سؤال و جواب می فرماید:

«بله حزب توده دستور داد که اعضای آن به فرقه دموکرات «پیشه وری در آذربایجان» بپیوندند زیرا در آذربایجان یک جریان انقلابی در حال شکل گرفتن بود و نمیخواستیم چوب لای چرخ انقلاب بگذاریم، گرچه فرقه دموکرات یک جبهه بودند نه یک حزب کمونیست اما بعضی از افرادی که در رأس آن بودند کمونیست بودند، مثل پیشه وری و البته این حرف درست است که در یک کشور یک حزب کمونیسم می تواند وجود داشته باشد و ما نیز در مهاجرت طی یک کنفرانس وحدت، با فرقه دموکرات یکی شدیم»

ما چگونگی ایجاد و زوال فرقه دموکرات آذربایجان را در جای خود بررسی خواهیم نمود و اینجا خاطر نشان می سازیم که پیشه وری و یاران او با همکاری باقراف بر آن بودند که آذربایجان ایران را به آذربایجان شوروی الحاق و جمهوری سوسیالیستی آذربایجان تشکیل شود و این قسمت از خاک و وطن ما نیز مانند قسمتهای دیگر در کام جماهیر سوسیالیستی شوروی افتد، باز خدا رحمت کند قوام السلطنه گلف استریم مزاج را که با درایت و سیاست آذربایجان را از سر چنگال استالین هنوز به دهان نگذاشته باز گرفت و کله این گریه مفلوک که موشها بجانش ریخته بودند کنده نشد. لطفاً به دو جمله دیگری هم در پاسخ ایرج میرزا اسکندری به دومین سؤال در همین مصاحبه توجه نمائید:

«اگر در حزب توده مانده ام برای آن است که حزب توده را هنوز حزب مستقل و ملی می دانم، اگر غیر از این بود نمیتوانستم در آن بمانم» (۲۵)

از روی خلوص و با همین عقیده ایشان همواره یکی از اعضای برجسته کمیته مرکزی و هیات اجراییه و از جمله اعضای رهبری مدتی هم دبیر کل حزب توده بوده است و تا زمان بدرد حیات هم دلبستگی به این جاباهای برآمده از دریای شمال رها ننمود و در حال و هوای آن خوش بود، و بالاخره آخرین پاسخ به آخرین سؤال از او بسیار تاریخی و جالب است که: در مورد وابستگی حزب توده به شوروی جواب می دهد.

دکتر مصدق مرا مثل پسرش دوست داشت یک روز من پیش او بودم و در آن زمان رفقا یک چیزی اختراع کرده بودند و متاسفانه «احسان طبری» برداشته بود و از روی جوانی یک صفحه نوشته بود در این باره به نام «حریم شوروی» در ایران، من

نزد مصدق از دهنم در رفت و گفتم حریم شوروی، مصدق یک قلم تراش چاقو از جیب خود درآورد و گفت تو مثل پسر من هستی، دفعه دیگر اگر کلمه حریم شوروی یا حریم هر کس دیگر را به کار ببری زبانت را می برم، یعنی چه؟ شمال ایران حریم شوروی جنوب ایران حریم انگلستان، پس حریم خودمان کجاست؟ او درس بزرگی به من داد، دیدم که مصدق حرف حسابی می زند حریم شوروی حرف مزخرفی است که به دهان ما افتاده بود.

و باید دید که آیا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و زندانی و محاکمه شدن دکتر مصدق ایرج اسکندری باز حریم شوروی را همان حرف مزخرفی می دانست که به دهان بسیاری از اعضای رهبری حزب توده که خود نیز یکی از آنان بود افتاده و به این وسیله حزب مستقل و ملی خود را نگهداری می کردند؟ خوشبختانه پاسخ این سؤال را در طی گفتار خود داده و خواهد داد و شما نیز اگر کتاب خاطرات سیاسی ایرج میرزا اسکندری را بخوانید خود به آن پاسخ داده است.

اسکندری با شدت و افتخار کمونیست بودن خود را مطرح میکند و از اینکه دارای چنین عقیده ای است بخود می نازد، او بسیاری از هم مسلکان خود را کمونیست نمی داند این قله برجسته حزب در همان کتاب «خاطرات سیاسی» می گوید:

«اگر به سیر موفقیت آمیز جنبشهای رهائی بخش جهان به ویژه پس از پایان جنگ دوم توجه شود، دیده میشود که هیچ حرکت استقلال طلبانه و آزادیخواهانه در قاره های مختلفه جهان نبوده است که از پشتیبانی برادرانه، جامعه کشورهای سوسیالیستی و در پیشاپیش آنها اتحاد شوروی برخوردار نشده باشد. (۲۶)

حداقل نسل ما پشتیبانی برادرانه جامعه کشورهای سوسیالیستی و اتحاد جماهیر شوروی را در طی ۶ سال جنگ با نظام حاکم عراق عیناً تجربه نمود، و چشمش به هدایای برادرانه بلوک سوسیالیستی که روز و شب بر فراز تهران و دیگر شهرهای ایران روشنی و حرارت می ریخت روشن گردید، و دلاور جوانان ما که همه از نسل کارگران و کشاورزان و خلق های محروم بودند، با لمس نمودن داغی و شناخت سلاح سوسیالیستها در سینه خاک خفتند مگر اینکه اسکندری ها بیایند و برخلاف



گفتار گذشته خود بگویند، انقلاب ایران حرکت رهائی بخش مردم و توده‌های رنج‌دیده ایران نبود، بالاخره هم و در طی این مباحث معترض این زلزله عظیم نگردیم تاریخ که غفلت نمی‌کند که یکی از نمایندگان در اولین جلسه سازمان ملل در ژنو از همه نمایندگان استدعا نمود که دست به دعا بردارند و از خداوند برای ارشاد مجمع ملل یاری بخواهند، و بلافاصله تقاضای او با تحقیر و توهین رد شد که این پیشنهاد نسبت به نمایندگان ملل خدانشناس اهانت محسوب می‌شود (۲۷) و از همین راه هم به این نتیجه رسیدند که در راه سازمان ملل دو مانع بزرگ وجود دارد که امریکا به آن نمی‌پیوندد و آن میهن پرستی و مذهب است و اصولاً این دو مانع بزرگ برای رسیدن به حکومت واحد جهانی است (۲۸) امریکا بعد از ۲۶ سال به سازمان ملل متحد ملحق شد، چهره مدعیان همین حکومت واحد جهانی در نوشته‌های بسیاری از رهبران سیاسی جهان که آنان هم مدعی تشکیل حکومت واحد جهانی به نوع دیگری بوده‌اند تصویر شده است که:

تصویر مظهر کمونیست از دید فرزندان

«هرگز مردی را ندیده‌ام که وجودش چنین رنج‌اننده و تحمل‌ناپذیر باشد ... هر کس که با او مخالفت می‌کرد با تحقیر خفت بارش مواجه می‌شد، از آنان که مارکس را می‌شناختند نقل شده است که از مردم به صورت انفرادی متنفر بود»

و این تصویر قلمی شده مردی است که می‌خواهد حکومت واحد جهانی را به کارگران و زحمت‌کشان و خلق‌های محروم بسپارد، ممکن است بگوئید قلمی که در دست دشمن باشد تصویری بهتر از این نمی‌کشد نظر شما منطقی است. حالا ببینید دختر استالین در کتاب خود بنام «تنها یک سال» (۲۹) از پدر خود که به گفته بسیاری از استالینیس‌ها مبلغ ندای صلح و آزادی است چگونه یاد میکند:

«۲۷ سال از آن روزگار را در زیر فشار سنگین گذراندم. دوران دیکتاتوری فردی، ترور خونین، دشواریهای اقتصادی، بیرحمانه‌ترین جنگ‌ها و اکنش‌های عقیدتی ... من در راس هرم جایی که انسان به سختی از حقیقت آگاه می‌شود زندگی کردم ...»

در خانواده‌ای که من در آن متولد و پرورش یافته‌ام هیچ چیز عادی نبود همه چیز زوری بود، خودکشی مادرم روشتترین گواه ناامیدی از اوضاع بود دیوارهای کرم‌لین مرا احاطه و پلیس مخفی در خانه، آشپزخانه و مدرسه مراقب من بود، و بالاتر از همه مردی زاید و لجوج در محاصره همکاران سابق و دوستان قدیم خود که به او از همه نزدیکتر بودند، در واقع از تمامی عالم جدا شده و با دستیاران خود کشور را به زندانی تبدیل کرده بود که در آن هر صاحب فکر و اندیشه‌ای محکوم به فنا بود، مردی که میلیونها نفر را دچار وحشت و نفرت کرد این مرد پدرم بود. (۳۰)

و این مرد استالین بود که روزگاری حزب توده ایران او را رهبر عظیم‌الشان زحمتکشان جامعه بشری می‌دانست، و میتینگ حزب توده در روز یا هفته مرگ استالین در میدان امام حسین فعلی و فوزیه سابق از لحاظ جمعیت و شعار و نطق و خطابه سوگواری و آزادیخواهی مشهور است، کمونیست در ایران و جهان با اشاعه فلسفه مارکسیسم بوجود نیامد، و اصولاً کمونیست در دنیای ما زائیده افکار فلسفی سیاسی مرد یا مردهائی مانند مارکس، انگلس، لنین نظایر اینان نیست. کمونیسم و مارکسیسم را آنانی پایه‌گذاری و بنیان نهادند که بهمین خلق‌های محروم که درست مثل فلسطینی‌های مظلوم بهانه‌ای برای سوءاستفاده سران سیاسی ممالکی در خاورمیانه گشته‌اند، ستم کردند و کمونیسم پناهگاه بلورینی بود که بینوایان از ترس اغنیا به آن پناه می‌بردند، و تا آنکه سالهای دیگری هم سر بدرون آن خواهند کشید، و اگر می‌شنوید که استالنی جونز حقوقدان امریکائی می‌گوید:

«خداوند دستش را بیرون آورد و بر سر روسیه کمونیست گذاشت کمونیزم

تنها وضعیت مسیحیت را حفظ میکند.» (۳۱)

این جمله را داشته باشید تا بار دیگر به چگونگی آن بپردازم سخن این است که از دست خداوندی که بر سر روسیه کشیده چه ریخته است، فقر و اسارت یا بی‌نیازی و آزادی؟

وقتی که نظام حیدرآباد درست در کنار گدایان و اطفال گرسنه‌ای که در سایه دیوار تاج محل می‌خفتند و می‌مردند درآمد سالیانه اش ۱۵ میلیون دلار است و کاغذ نگهداریش قطعه الماسی است که وزن آن ۱۸۲/۵ قیراط یا در حدود چهل گرم است



و بر صندلیهای طلا می نشیند و بر تخت طلا می خوابد و کالسکه او طلای ناب است که از سنگینی قابل استفاده نیست ۳۲ مسلم است این همه طلا کمونیسم را بوجود می آورد چون بینوایان کنار دستش باید بجائی پناه برند. وقتی که هرم بزرگ جیزه با ۸۵ میلیون فوت مکعب طی سی سال با ۱۰۰۰۰۰۰ کارگر زیر شلاق ساخته می شود و بقیه شلاق خورده ۲۰ هزار که باقی می مانند باید به پناهگاه کاغذی کمونیسم روی آرند یا سراغ موسی را بگیرند.

وقتی که لودویگ واریا در کوهستانهای آلپ جنوب آلمان فقط یک کاخ او معادل نقدینگی همه ملت آلمان آن روز بود و قصرهای رویائی او در هر گوشه و کنار فراوان به چشم می خورد و آنقدر از مردم باواریا مالیات می گرفت که پول غذای آنان به ندرت فراهم می شد، کمونیست پایه ریزی می گشت، زمانی که آتیلا رهبر هونها در تابوتی از طلا و آن در تابوت دیگری از نقره و آن تابوت در تابوت سومی که از آهن گذاشته شده و با کلیه غنائم و ثروتهای غارت شده ملل در گوری عظیم دفن گردید، و سپس کارگران گورکن را بخاطر حفظ اسرار گور همانجا گردن زدند خشت کمونیزم نهاده شد. زمانی که جد آلاریک را با همه ثروتهای ممالک مضمحیل در بستر رودی که مسیرش را تغییر داده بودند دفن کردند و دوباره آب را در مسیر اصلی جاری ساخته و کلیه اسرائی که این کار شگفت را انجام داده بودند بخاطر افشا نشدن محل دفن گردن زدند، کلنگ کمونیسم زده شد و بالاخره یکهزار سال بعد از میلاد آن هنگامی که برج لندن قد می افراشت تا شاهد فاجعه انگیزترین غمهای تاریخ باشد، اصول و مانیفیست مارکسیسم نوشته شد، و در پایان کمونیست زمانی زاده شد که خاندانهای کندی - مورگان - فورد و راکفلر تولد یافتند. باید باور کنیم که دنیا ایجاب می کرد و بشر سرخورده از همه کس و همه چیز که ارزشها و معیارهای معنوی و اخلاقی را از او گرفته و بجای ایمان به خداوند، ایمان به زندگی را هم برایش باقی نگذاشته بودند نیازمند به راه فراری بود که کمونیسم به وجود آمد. و باز همان گدایان گرسنه مانده در سایه دیوار تاریخ تاج محل دیدند که آنچه بود از حلق نظام درآمد و در کام کسانانی ریخت که حتی نام و نشانی هم نداشتند، سفت و محکم باید گفت که کمونیست را دو قطب فقیر و سرمایه بوجود آورد نه مارکس و لنین ...

مالیات دهنده امریکائی ضامن بقای کمونیسم!

آیا در تاریخ این سؤال ها مطرح نیست که چرا باید مالیات دهندگان امریکائی ۳۰۰ میلیون دلار مالیات بدهند تا هزینه گندم ارزان برای شوروی تامین شود؟ چرا روسیه ۲۰۰۰۰۰ تن کره را از بازار مشترک اروپا به قیمت هر پوندی ۲۰ سنت می خرد در حالی که بریتانیا همان کره را پوندی ۶۰ سنت خریداری می کند؟ چرا بانک های کمونیست توانستند ۴۰ میلیارد دلار اروپائی را ۶ ماه جلوتر از آنکه ارزش دلار ۱۰ درصد کاهش یابد در ششم فوریه ۱۹۷۳ وام بگیرند و بازپرداخت را با دلاری ۹۰ سنت بپردازند و یکباره ۴ میلیارد دلار سود این وام را بانکهای کمونیست ببلعند؟ و بقول آن اقتصاددانان اروپائی «یک چیز روشن است و آن هم رازی است که بر این عملیات عجیب مستولی است» پاسخ هیچکدام از این سؤالها در ارتباط با گفتار ما نیست، شاید این حرف هم اصولاً از فهم و درک ما خارج باشد و شاید احتمالاً یک دشمن قسم خورده خلق های محروم این حرفها را زده و این سؤالها را مطرح کرده است و ما عقل سیاسیمان، عقل اقتصادیمان، عقل اجتماعیمان تا این اندازه قد می دهد که بفهمیم کاسه ای زیر نیم کاسه هست و همان اصل اولش کذب و فریب است که می گوید «حکومت کارگران و زحمت کشان همین اندازه که این را بفهمیم که دروغ است دیگر مشکلی در مسئله بلشویک نداریم و خود را در مقابل آن جمع و جور میکنیم که فریبمان ندهد.»

گاهی انسان به جملاتی در میان کتب برمی خورد که گرچه از لحاظ بار معنی کلمات تو خالی و بی محتوا است ولی حقیقتی را با شیرینی و گیرائی بیان می دارد، از آن جمله است سخنان افلاطون در گفتگوش با فدون «وقتی خداوند نتوانست دو دشمن دائمی یعنی درد و لذت را با هم آشتی بدهد دم آن دو را به یکدیگر گره زد» با آنکه دم بلشویک و منشویک با تمام کوشش ها بهم گره نخورده کاپیتالیسم دم کمونیسم را به آسانی با دم خود گره زد، و در طی این بحث ما به آنجا خواهیم رسید که حزب توده همه کارگران، زحمتکشان و در کل خلق های محروم را یا فراموش یا قربانی کرد تا این یک تار موی دم پرموی و پشم را به دم کمونیست بین الملل وصل کند تا بدینوسیله با بزرگان پیوند کرده باشد. وقتی به حرکت وسیع و بی امان کمونیست نگاه میکنیم و سیر دقیق و شدید آن را در چین، ویتنام، کره، لهستان،

بلغارستان، مجارستان، چکسلواکی یا به قول خبرگویی صدا و سیما چک و اسلواکی و یوگسلاوی سابق می‌بینیم باید با تمام وجود خداوند متعال را سپاس گزار باشیم که ما را در میان چشم و گوش پایگاه عظیم کمونیستی جهان از این بلای درد انگیز حفظ نموده. در حالی که کمونیست‌ها در این سرزمین از بدو تولد تا اندک زمانی پیش از هرگونه فعالیت‌های دروغ نکرده‌اند، شخصاً اعتقاد و باور دارم که این خواست خداوند بوده ولی بسیاری از تحلیل‌گران می‌گویند حفظ موازنه قدرت در منطقه، ایران را از چنگال کمونیست نجات داد. بالاخره سبک و سنگین نمودن تحلیل وزنه و ملت‌ها کار تاریخ است و شما هم آزادید که هر کدام از این دو نظر را می‌پسندید انتخاب کنید، ولی این را هم بدانید که پیروان نظر دوم هم اظهار می‌دارند: «صلح یک موهبت آسمانی است که مانند مواهب دیگر فقط در اثر مراقبت‌های دایمی ما ثمربخش است» سه چهار کلمه است که به مجرد اطلاق از آن بوی خون و آتش می‌آید، جنگ، صلح، حکومت و قدرت و دو کلمه هم هست که با اطلاق آن انسان آرام می‌شود ایمان و قانون. گیر انسان فقط در فهم و درک دو کلمه است.

منابع و ماخذ

- ۱- کژراهه، احسان طبری ص ۹، چاپ اول ۱۳۶۶ - تهران، امیرکبیر
- ۲- شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران، ص ۳۵
- ۳- مقدمه کتاب خاطرات آقا بلوف، ص ۳ تا ۵
- ۴- صورت مذاکرات مجلس دوره ششم
- ۵- خاطرات سیاسی ایرج اسکندری
- ۶- نقل به مضمون، ص ۲۹۹
- ۷- نقل به مضمون، ص ۲۷ و ۲۸ - خاطرات اسکندری
- ۸- متن دفاع ارانی در دادگاه پنجاه و سه نفر، مجله دنیا، دوره دوم، ارگان سیاسی حزب توده - سال ۱۳۴۲ شماره یک
- ۹- پنجاه و سه نفر، ص ۱۴۴
- ۱۰- خلیل ملکی، خاطرات سیاسی
- ۱۱- پنجاه و سه نفر، ص ۱۹ - امیرکبیر، سال ۱۳۵۷

- ۱۲- جهان‌بیاست، ص ۳۳۵- ای، ف، ک، ارگانسکی، دکتر حسین فرهودی، ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۸
- ۱۳- سیاست جهان، ص ۳۳۹
- ۱۴- همان ماخذ
- ۱۵- کتاب زرد
- ۱۶- همان ماخذ
- ۱۷- همان ماخذ
- ۱۸- همان ماخذ
- ۱۹- کیهان فرهنگ و اندیشه، ص ۲۲۴- نوشته ع، شهبازی- ۶۶- ۶۵
- ۲۰- همان ماخذ
- ۲۱- کیهان سال ۶۶ و ۶۷ شماره دوم جلد دوم
- ۲۲- همان ماخذ (نقل به مضمون)
- ۲۳- تعبیر بسیار ظریفی است بر عمل کرد کمونیست و افکار سوسیالیستی در جهان که همواره موجب فریب خلق‌ها! بوده است و جمله ایست از صاحب مغازه اسباب بازی فروشی محله ما.
- ۲۴- خاطرات ایرج اسکندری- بسیاری از صفحات و همچنان مصاحبه او در تهران مصور
- ۲۵- همان ماخذ
- ۲۶- همان ماخذ
- ۲۷- کاخ شیشه‌ای سیاست *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
- ۲۸- همان ماخذ *پرتال جامع علوم انسانی*
- ۲۹- خاطرات دختر استالین
- ۳۰- همان ماخذ
- ۳۱- ماخذ شماره ۲۱
- ۳۲- نقل از مجموعه مقالات نویسنده (چه کسی کمونیست را بوجود آورد).

